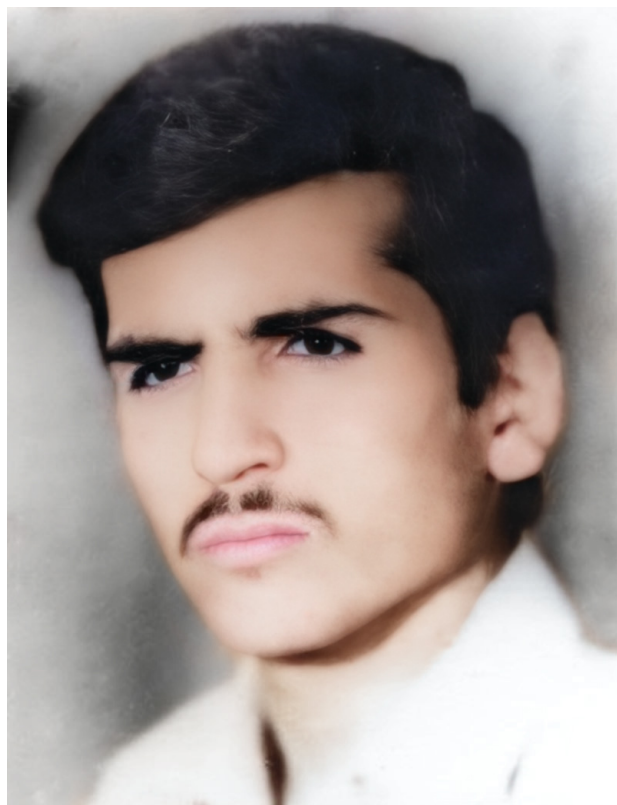


## شهید محمد حسین استاد زاده



|             |                 |
|-------------|-----------------|
| نام پدر     | علی             |
| تاریخ تولد  | ۱۳۴۶/۱۱/۰۱      |
| محل تولد    | بوشهر - دشتستان |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۵/۱۰/۰۴      |
| محل شهادت   | ام الرصاص       |
| مسئولیت     | رزمنده          |
| نوع عضویت   | بسیج            |
| شغل         | دانش آموز       |
| تحصیلات     | دوره دبیرستان   |
| مدفن        | بrazجان         |

## زندگینامه

محمد حسین در یکم بهمن ماه سال ۱۳۴۶ در خانواده ای متدین و مذهبی در شهر برازجان، دیده به جهان گشود. پدرش علی با زحمت طاقت فرسای خود سعی می کرد، نان حلالی را به سفره خانواده آورد. خانواده ی ساده و صمیمی «علی» گرچه از تمتعات دنیوی چندان بهره ای نداشت ولی از ایمان به خدا و عشق به اهل بیت علیهم السلام هر آنچه داشتند، در ظرف جسم و روح فرزند ریختند و محمد حسین از این طریق به غنا رسید. از اوان کودکی در دامان مادری پارسا و پاک دامن و پدری دلسوز و زحمت کش رشد کرد و بالید. و از همان کودکی الفبای تقوا را در خانواده ای خداجوی اش آموخت.

میقات محمد حسین جبهه بود و تار و پود احرامش تقوا و تزکیه. هروله اش در خاک ریزهای عشق جان می گرفت. آن گاه که محرم شد، عشق با لهجه ی شیرین او هم کلام شد. طواف کعبه اش اوج پرواز دلدادگی بود. طواف را با پای ارادت، در هفت شهر عشق به جا آورد و نماز طوافش در قیام و قعود افاقیا به سرخی نشست. شعله ور در عرفان عرفات، «لا اعبد ما تعبدون» را با صدای رسا، برای برائت از مشرکان ادا کرد. آری محمد حسین پای در عرصه ی جهاد مشکور نهاد و پاداش جاودان و گوارا یافت و به جرگه عندربهم برزقون در آمد.

دوران ابتدایی خود را در دبستان هفت تیر پشت سر گذاشت. بعد از آن دوره ی راهنمایی را در مدرسه ی حمزه با موفقیت گذراند. خداوند او را از نعمت هوش و استعداد سرشاری برخوردار کرده بود، و محمد حسین به شکرانه ی این موهبت الهی همیشه با معدل بالا و نمرات عالی در کلاس درس قبول می شد. سال اول دوره ی متوسطه را در دبیرستان طالقانی تحصیل نمود. سپس جهت ادامه ی تحصیل در رشته فرهنگ و ادب، وارد دبیرستان امام خمینی شد. در آن سال در مسابقات علمی دهه ی فجر در سطح آموزشگاه های شهر، مقام سوم را کسب کرد. در سال دوم دبیرستان عشق جبهه دلش را بی قرار کرده بود و مدام مرغ جانش در هوای جبهه پرواز می کرد. بعد از دیدن آموزش نظامی از طرف بسیج در سال ۱۳۶۴ عازم جبهه های خون و شرف و حماسه گردید. پس از بازگشت، توانست در امتحانات سال دوم شرکت کند و آنرا با موفقیت طی کند. مجدداً تابستان همان سال به جمع کروییان عاشق پیوست تا به دفاع از انقلاب و میهن اسلامی بپردازد. در تابستان سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای سه شرکت کرد و در این عملیات افتخار آمیز، رشادت ها و شجاعت های زیادی از خود در خاطره ی زمان و هم رزمان به یادگار گذاشت. با آغاز مهرماه، تحصیل را در کلاس سوم دبیرستان از سر گرفت. او که عضو پایگاه بسیج بود و دانش آموز مدرسه ی عشق ثارالله، روزها به مدرسه می رفت و شب ها در بسیج به نگهبانی و انجام ماموریت های محوله می پرداخت.

بانگ جرس فریاد برآورده بود که سپاه بزرگ محمد رسول الله به خطه ی نور سفر خواهد کرد. فریاد «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمان از بلندای تاریخ، در جماران به گوش می رسید. دل های مریدان و عاشقان حریم گوی دوست به شور افتاده بود و برق شادی در چشمان شان می درخشید. به هم که می رسیدند همه از عزم خود به رفتن و اعزام به جبهه سخن می راندند. خدا می داند چه ول و له ای در سر شیدایی اشان افتاده بود که اینقدر برای رفتن به قربانگاه عشق بی تاب می کردند. محمد حسین برای بار سوم با کاروان نور کوچید و در سفری بی بازگشت در مورخ ۸/۹/۱۳۶۵ عازم جبهه های جنگ شد. خبر شرکت در عملیات را که شنیده بود، در پوست خود نمی گنجید. هم سنگران اش نقل می کنند: محمد حسین یک شب مانده به عملیات تا صبح بیدار ماند و با خدا راز و نیاز کرد. نمازهای شب او گرچه همیشه بوی بهشت می داد، ولی آن شب جلوه ی دیگری داشت. گویی حلاوت و شیرینی گفتگو با خدا را با تمام وجود حس می کرد. دعا می خواند و اشک می ریخت. العفو العفو می گفت و مرغان آسمان با او هم نوا می شدند، وصال معشوق ازلی سرور روحانی او را به سر حد ممکن رسانده بود دوستش که در جریان تغییر حالات وی قرار داشت، به جدی و البته با کمی شوخی گفت: تو امروز شهید می شوی، راستی سلام ما را هم به شهیدان برسان. رزمنده دیگری که متوجه ی گفتگو آنها شده بود؛ جلو آمد و گفت: برادر محمد حسین! اگر مرا لایق می دانی دستم را ول نکن و مرا با خودت ببر، و گرنه آن جا شفاعت ما را کن. کربلای چهار،

محل شهادت جوانان مخلص و عارفی بود که تا خدا را یک نفس طی می کردند. محمد حسین بیسیم چی گروهان بود. می خواست با چند تن از همزمانش با قایق عرض اروند را به سوی جزیره مجنون طی کند که مورد هدف موشک آرپی جی دشمن قرار گرفتند و در تاریخ ۴/۱۰/۱۳۶۵ بانگ ارجعی الی ربک، فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» را از سوی حق به گوش جان شنید و با لبی خندان آن را لبیک گفت. پیکر گل نشانش گرچه یازده سال چشم های اشک بار مادر و برادر و خواهر را منتظر گذاشت، اما پلاکی از آن شهروند بهشتی رسید که آدرس مسکن و مأوای او را در روضه ی رضوان الهی نشان می داد.

## وصیت نامه

با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و درود به روان پاک شهدا<sup>۱</sup> از صدر تاکنون. و درود و سلام بر خانواده های شهدا<sup>۲</sup> که زینب گونه صبر و استقامت می ورزند. اینجانب از این که توفیق یافتم به جبهه روم از خداوند سپاسگذارم. این جانب بنا بر حکم رهبر و وظیفه ی شرعی به جبهه می روم. من کوچکتر از آنم که بتوانم با آن ملت جان برکف سخنی بگویم، لکن از این ملت حاضر در صحنه می خواهم که امام را فراموش نکنند و او را دعا کنند. از همه ی مردم می خواهم! نماز جمعه و جماعات را از یاد نبرند که همین تشکل نمازهای دشمن شکن است که ما را به پیروزی می رساند. و چند کلمه ای با پدر و مادر شهیدان سخن دارم: ای پدر و مادرانی که فرزندان جوان خود را در راه اسلام داده اید، بدانید که این ها امانتی بودند از طرف خداوند به دست شما که می باید آن را به صاحبش می دادید، شما دین خود را به انقلاب و اسلام ادا کردید، از شما می خواهم امام را دعا کنید باشد که با دعای شما قلب امام زمان (عج) شاد گردد.

انا لله و انا الیه راجعون

محمد حسین استاد زاده

## خاطرات

مادر شهید با تاسی از حضرت زینب(س) از اینکه چنین فرزند رشیدی را در دامان خود پروریده و تقدیم اسلام و قرآن کرده است با جدیت و با ایمان استوار خود از فرزند به عنوان امانت الهی یاد می کند. و با افتخار می گوید: خوشحالم که در این انقلاب سهمی داشته ایم و می توانم پیش حضرت فاطمه زهرا سرم را بلند کنم و عرض کنم اگر شما بی بی، حسین ات را داده ای من هم محمد حسینم را تقدیم کرده ام.

محمد حسین نمازهایش را اول وقت به جای می آورد، گاهی نماز جمعه اش ترک نمی شد. همیشه به ما سفارش می کرد در نماز جماعت و جمعه هر چه باشکوه تر شرکت کنیم به کوچک و بزرگ احترام می گذاشت. یادم نمی آید زمانی غیبت کرده باشد. و اگر زمانی در حضور او از کسی غیبت می شد، با زبان خوش او را نصیحت می کرد و بر حذر می داشت. خیلی مقید به انجام دستورات الهی بود. حتی سعی می کرد به نوافل بپردازد و اعمال مستحبی اش ترک نمی شد. محمد حسین از محول کردن کارهای خود به خواهر یا مادر ابا داشت و خود، آنها را انجام می داد. بیان خیلی خوب و صریحی داشت و اهل بحث و گفتگو بود. اگر در حضور او نسبت به مسؤولین کشور و انقلاب بدگویی و انتقاد می شد، طاقت تحملش از دست می رفت و برمی آشت و با صلابت پاسخ می داد و از انقلاب دفاع می کرد و آنها را ارشاد می کرد.

قدر امام را بدانید

او عاشق امام خمینی بود و با تمام وجود او را دوست داشت. یکی از آرزوهایی که همیشه از آن یاد می کرد، دیدار و ملاقات با حضرت امام(ره) بود. هنگام سخنرانی امام، آن چنان محو سخنان و چهره ی نورانی و ملکوتی امام می شد که متوجه دور و برش نمی شد. گاهی چند بار هم او را صدا می زد و ولی انکار مرغ جانش در عالمی دیگر سیر می کرد.

«خود در میان جمع و دلش جای دگر بود». همیشه سفارش می کرد قدر امام را بدانید و از راه امام و فرمان های امام پیروی کنید. می گفت: روحانیت عزیز از صدر اسلام تاکنون زجرها کشیده اند، زحمت ها کشیده اند، خون ها داده اند تا بتوانسته اند اسلام حقیقی را پاس دارند. ما باید قدر آنها را بدانیم و زندگی با شرافت امروز خود را مدیون امام و شهیدان بدانیم. در وصیت نامه ی خون بار خود آورده است: من طبق وظیفه الهی و فرمان امام خمینی(ره) به جبهه می روم و بدانید من و امثال من امانتی هستیم که باید برگردانده شویم.

دو گلدان؛ یا علی

معمولاً دانش آموزان دوست دارند، در لابه لای صفحه های کتاب درسی شان چیزهایی بنویسند. یکی شعر و غزل عاشقانه می نویسد، دیگری یادداشت های روزانه و برنامه های درسی اش. دیده شده بعضی قلبی می کشند که پیکانی از آن گذشته و خلاصه بر خی دیگر تمرین خط یا نقاشی و اما محمد حسین از دلش چشمه ای می جوشید که پیوسته نام یا علی بر زبانش جاری می شد. علی و یا علی عشق او بود و ورد زبانش.

او تمام صفحه های کتاب هایش را با جمله «یا علی» زینت می داد. وقتی او را در بهشت سجاد تشییع کردیم و در کنار سایر همزمانش به خاک سپردیم. دو گلدان آوردند و بر سر مزارش گذاشتند. یکباره چشمم به گلدان ها افتاد، روی آن ها نوشته بود «یا علی».

آری زندگی اش یا علی، عشقش یا علی و مرگش نیز با یا علی پایان پذیرفت.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران